

آریانا

شماره سوم اول حمل ۱۳۲۹ سال هشتم

ترجمان البلاغه

(۳)

در قسمت اول این مقاله ، معلوماتی را جمع باصل کتاب و مؤلف آن تا جائیکه از تضاعف صفحات آن بدست آمد فراهم آوردم ، اکنون نوبت آن رسیده ، که کتاب خود را از نقطه نظر فواید لسانی و تاریخی و ادبی مطالعه کنم ، و برخی از مطالب تازه را بخواهندگان محترم عرضه دارم .

۱ - رادویانی ؟

نخستین نگار ، یکه خواننده متتبع پرورق کتاب می اندازد ، چشمش بکلمه الرادویانی می افتد ، که بعد از نام مؤلف (محمد بن عمر) نوشته شده و بجز مقدمه کتاب بهمین نام آغاز میشود ، ناشر محقق کتاب استاد احمد آتش در مقدمه خویش نوشته است ، که بنام رادویان ، جانی در اسامی بلاد و اما کن در کتب مسالک و معالک قدیم و جدید بنظر نیامده ، و تخمین میکنند ، که باید این بجای در ترکستان غربی واقع باشد . در وهله نخستین که انسان این انتساب را میخواند ، فوراً بفکر می افتد که باید رادویان مسکن و منشأ مؤلف باشد ، ولی من چنین عقیده ندارم ، و این شکل را از راه دیگری حل میکنم ، و این فکر من ظنی است فریب به یقین . در اعلام قدیم مردم آریانی خراسان اسمائی موجود است ، که از روی مطالعات فیلولوژی یک قاعده ساخته شده ، و بیک مرجع گرامری بر میگردد ، و از روی مطالعه یک دسته این اعلام میتوان کلمه رادویانی را نیز تحلیل و تجزیه کرد ، باین تفصیل :

الف :

(اوی-اویه) ازادان تصغیر زبان پهلوی و پارسی بود ، که در آخر بسی از اسماء ، گاهی مثبتاب تصغیر سنی و گاهی هم برای تصغیر مقامی و گاهی جهت تعظیم و رحمت و عطفوت می آوردند (۱) مانند : شیروی و شپروی ، و سیبویه ، و بابویه ، و زادویه ، و بوی ، و بویه ، و در ستویه و برزوی و کاکوی ، و ماهوی ، و بندوی و بابوی ، و زاروی و برزو ، کاکو ، ماهو ، که در شهنامها و کتب تاریخ و سیر نقل شده است ، و حتی بعد از شیوع اسلام نامهای عربی را

(۱) سبک شناسی ص ۴۱۲ ج ۱ (۷)

نیز بهمین قاعده تصغیر می نمودند مانند : حسن و حسنی و حسویه ، و فضل و فضولی و فضویه و محمد و حمویه و امثالهما .

مثلاً شیروی از شهنامه : چو شیروی بنشست بر تخت ناز بر بر نهاد آن کشتی تاج آرز (فردوسی)
 شیرویه « : فرستاد شیرین بشیرویه کس که اگنون یکی آرزو ماند و بس («)
 ماهوی از شهنامه ، کس آمد ب ماهوی سوری بگفت که شاه جهان خاک دارد نهفت (فردوسی)
 برزوی « : بروین چنین گفت برزوی شیر که ای نامور پهلوان دلیر («)
 این گونه کلمات را میتوان بقاعده تصغیر باصل خود رجوع داد ، مثلاً بابوی
 قرار شهنامه یکی از اشخاص معاصر خسرو پرویز است ، این کلمه اصلاً یابوی بود
 مصغر یا یا (پدر) که اگنون بابا گوئیم و معرب آن بابویه است نظیر سیبویه مصغر
 سبب که معنی آن سبب کوچک بوده است (۱) .

ب :

به تفصیل فوق رادویانی منسوب بوده است بنام (رادوی) که از مقوله فوق
 است ، و نظیر آن در اعلام باستانی زیاد است ، اگر ادات تصغیر را ازان حذف کنیم
 اصل آن می ماند (راد) که از صفات قدیم و کلمات کهن السنه آریائی است . باین
 معنی : که ریشه این کلمه در سنسکریٹ (راتی) و (راده) و در زبان اوستا (رایتی)
 و در پهلوی (رادی) بوده ، و بزبان پارسی بصورت (راذ) و (راد) بمعانی ذیل
 در آمد : (۱) جوانمرد و سخی مانند این شعر رودکی :

نی کی حاتم نیست با جود توراد نی کی دستم نیست در جنگ نومرد

(۲) : بمعنی شجاع و دلاور ، اسدی راست :

وفا خود کن ، درع رادی بیوش کمان از خرد ساز و خنجر زه - وش

۳ : گاهی مفهوم بزرگی و نجیب و خردمند و دانایان را نیز داشته است (۲) .

ج :

در زبان پهلوی و دری قدیم (ان) از ادات نسبت و بنوت (بتقدیم بای موحد)
 بوده و در اواخر بسی از اسماء می آمد ، چون اردشیر یا سکان و خسرو کواتان که مقصد
 همان اردشیر پسر بابک ، و خسرو پسر قباد است ، در متون پهلوی و دری اینگونه
 منسوبات بنوت خیلی زیاد بنظر می آید چون : شهردان ، حتی و فتیکه عبیدالله بن
 زیاد ، بدستور زبان ساسانیان بخط پهلوی سکه زد ، بران مطابق همین قاعده نوشته بود ،
 عبیدالله زیاتان (۳) و رینک و خسرو کواتان یعنی پسر خسرو بن قباد از بتایای متون
 پهلویست . از همین قبیل است : کلمه علیکانی که بانام یکی از مدد و حین شیخ سعدی
 می آید ، و وی شمس الدین حسین علیکانی نام دارد (مقتول ۵۶۸۸) و این کلمه علاکانی
 هم آمده (در جامع التواریخ) و كذلك در مجالس المؤمنین قاضی نورالله و کتاب التدوین

(۱) : فرهنگ شاهنامه ص ۲۴ .

(۲) : فرهنگ نظام ص ۱۳۷ ج ۳ .

(۳) : سبک شناسی ص ۱۴۰ ج ۱ .

فی اخبار قزوین تالیف عبدالکریم رافعی (متوفی ۵۶۲۳ هـ) و نزهة القلوب مستوفی حمدالله اسماعیلی بشکل (علیکان - علیکویه - علیک) مذکور افتاده ، و همه این اسناد میرسانند که از فروع و مشتقات (علی) است ، که یارسی گویان بعبادت خود تخفیف و تسکین و تصغیر نموده اند ، پس علیک مخفف علیک مصغر علی است ، و علیکان نیز همان علیک است بزیادت آدات نسبت و بنوت (ان) که یک (ی) در آخر آن مثبت نسبت زیادت کرده اند و در نسخ قدیم کلیات شیخ مانند نسخه مضبوطه یارسی مورخه (۵۷۶۷ هـ) نیز علیکانی است (۱)

د :

اینک در زیر این سه قاعده (راد) یعنی جوانمرد و سخی و دانا ، ترجمان یا تعظیماً بزیادت آدات تصغیر (اوی) - (رادوی) شده ، و یک (آ) نسبت و بنوت به آخر آن الحاق شده (رادویان) یعنی پسر رادوی ، و قیاساً بر علیکانی و کادویانی (منسوب به کاهه) و نظایر آن (رادویانی) بوده است .

اکنون باید دید ، که اسم (رادوی) در اعلام یارسی گویان دیده شده یانی ؟ در پاسخ این سوال اگر بکتاب تاریخ و سیر ملوک و شهنامها رجوع کنیم ، اعلامی بشکل (زادویه) و شکل عین (رادوی در تضاعیف کتب بنظر می آید ، مثلاً نخویر که زادویه از مرز داران عصر انوشروان بوده ، و کذا لک زادویه از امرای دربار فرخزاد ساسانی (۲) که این نام ها در نسخ طبری و متون باستانی بصورت مشکوک به زای هوزورای قرشت مضبوط بوده است ، و کذا لک در عصر یزدگرد پادشاه آخرین ساسانی موبدی بود اندر مرو که نام وی (رادوی) بود ، و فردوسی بند دادن او را به ماهوی سوری چنین گفته است ،

یسکی موبدی بود رادوی نام

بماهوی گفت ای بداندیش مرد

چنان دان که شاهی و پیغمبری

دو گوهر بود در یک انگشتری ... الخ (۳)

ازین تصریح فردوسی باین نتیجه میگیریم ، که نام (رادوی) از عصر ساسانیان در خراسان و ممالک یارسی زبانان روائی داشته ، و خانواده نویسنده ترجمان البلاغه ، نیز منسوب بوده یسکی ازین اشخا صبیکه (رادوی) نام داشته است ، و احتمال میرود ، که دودمان همین رادوی موبدی مرو بوده باشد !

و اگر هم پیدا آید که رادویان نام جائی بود ، باید بقیاس اعلام جغرافیائی آذر بادکان ، و کرگان و امثال آن بالحاق بساوند نسبت (آن) ساخته شده باشد .

۲- لغات و اصطلاحات قدیم

ترجمان البلاغه مشحون است بیک عده لغات و اصطلاحات قدیم زبان یارسی ، که دلالت دارد بر قدامت زمان تالیف وی ، و از پیروست ، که من آنرا از متون قیمت دار باستانی میدانم ، و حافظ و نگهدارنده مواد و ذخایر قدیم زبان می انگارم ، و اینک به برخی ازان فواید و ذخایر لغوی و ادبی اشارت میرود :

(۱) تحلیل علامه قزوینی در سعدی نامه ص ۲۱۸

(۲) ساسانیان کرستن سین ص ۴۸۵ ، ۶۷۳

(۳) شهنامه طبع خاور ، ج ۵ ص ۳۲۰

وی، ضمیر: (وی) در مورد ذوی العقول استعمال میشود، در افغانستان و ایران اگر کسی مینوشت، هم خالص بود در موارد مذکور، در محاورت و سخن نیز شنیده شده است.

وقتی من در سر زمین ماوراء النهر سفری کردم، و بران دیار گذری افتاد از یارسی گویان سرفند استعمال این ضمیر را بطور عمومی در موارد گوناگون شنیدم، در مورد بیجان و جاندار، و ذوی العقول یا غیر آن یکسان استعمال میشد، و این طرز سخن در آن سرزمین از روز کاران پیشین باقیمانده است، زیرا در آثار گذشتهگان، بیش بنظر می آید. مثلا در کتاب حدود العالم که نماینده اثر پارسی زبان سامانیان و مردم جوزجان است، در هر صفحه ضمیر (وی) یا (اوی) همانطوریکه در شهنامه و آثار پارسی بوریجان بنظر می آید، بناحیت ها ورود ها و جویها و کوهها و دیهها مرجوع است. ترجمان البلاغه نیز این خاصیت قدیم را نگهداشته، و در سرپای کتاب مشهود است مثلا: « اما متنافر بردو وجه است، یک وجه از وی آنست... » ص ۱۳۴ و تصنیفها بسیار دیدم... اندر شرح بلاغت و بیان حل صناعت و پنج از وی خیزد، و به وی آمیزد. ص ۲

دانشی:

صفحه دوم کتاب در مقدمه گوید: « چنین گوید. محمد بن عمر البرادویانی کی تصنیفها بسیار دیدم مر، دانشیان هر روز گاری را... » این عبارت شیرین را آقای احمد دانش از روی نسخه اصل غلط خوانده و چنین تزییف نموده است: « مردانشایان هر روز گاری را » حال آنکه استعمال (مر) در قدیم داب ادب بود، و دانشیان جمع دانشی است منسوب به دانش، که مقصد مؤلف هم دانشندان روزگار بوده اند، استعمال این لغت اندران روزگار معمول بود، چنانچه اسدی طوسی نیز گفت:

تو ای دانشی چند نالی ز چرخ

پس تبدیل آن به « مردانشایان » یکسره اضافی دال، معنی ندارد و سهویست که آقای دانش روا داشته، و رنه در متن اصلی صاف و واضح است.

امید:

کلمه امید امروزه را قدماء او میگویند، در متون قدیم مانند کشف المحجوب هجویری (اومیدوار) و در التفهیم بوریجان (اومید) آمده، که در ترجمان البلاغه نیز چنین است. مثل « اومید به نومیدی اندرست » ص ۲۸۳

زوان - زفان:

زبان را در قدیم زفان می نوشتند، و این کلمه اصلا در پهلوی نیز زفان بوده (ف) در حین انتقال کلمات به (ب) تبدیل میشد چون روفتن - رویدن، و افام - وام، و نافه - نوه. در همین دسته کلمات، زفان پهلوی نیز بزبان پارسی تحویل یافت (ا)

که در متون دری شکل زفان نیز محفوظ است ، مثلا در کشف المحجوب هجویری و التفهیم یوربحان وغیره بجای زبان . زفان ، و بجای آواز ، آواز دیده میشود . اما در ترجمان البلاغه علاوه بر شکل کنونی (زبان) بصورت (زوان) هم دیده می شود ، که در کتب دیگر بنظر نویسنده این سطور نرسیده بود .

امثله : (زبان) هر آن کی گوته کرد از مدیح شاه زبان ، ص ۳۳

(زوان) نانا م وی - دام عالیا - برسر زوانها و میان دیوانها تازه باشند ، ص ۴

ایرا : در متون باستانی دری قید علت (زیرا) با اشکال متفاوت نقل شده مثلا : ایرا - ایراک - ازیرا - ازیراک - ازیراکی - زیراک - زیراکی - ازیراکی -

اصل آن در اوستا (اهی ریه) و در پهلوی (ایرای) بود ، که گاهی در اول آن (از) می آمد ، از ایرا - و گاهی در آخر آن (کی) می آوردند (از ایراکی) و املائی آن با اشکال فوق منقول افتادم ، و همین ریشه در کلمه چرا (چمی رای ؟) نیز محفوظ است ، امثله :

ایراک : نیکو نمرشبو ایراک - میردم بجز نمر نیست (ناصر خسرو)

ازیراک : بدو بندم من از ایراک تن و جانرا - عقل بسته است و بن بسته و حیرانم (د)

ایرا : نیارم که یارم بود جاهل ایرا - کرا جهل یار است یاراست مارش (د) (۱)

در کشف المحجوب ابویعقوب سجستانی (اواخر قرن ۴ هجری) طبع جدید طهران

نیز (زیراک - ازیراکی - زیراکی) پس بنظر می آید ، و ترجمان البلاغه هم اشکال

مختلف آنرا دارد ، ولی (ایرا - ایراکی) زیاده تر دیده میشود ، مثلا : « از ایراکی

بدام هر خاطری اندر نیاید ، ص ۸ »

یا « لیکن انتظار را بگرا که ندیدم ، ایراکی امروز هر گسروهی مدعیان این

نوع اند .. ص ۲ »

رتال جامع علوم انسانی

باشکونه : همین واژگون کنونی است ، که اشکال دیگر آن در شهنامه و متون قدیم و ازون

واژونه ، بازگون ، بازگونه بود ، و معانی عکس و معلوب و بریشان داشت ، شکل باشکونه

در خود شهنامه و التفهیم یوربحان نیز محفوظ است ، و در کتاب ما نحن فیه مکرر بنظر

می آید ، و طواط در حدایق عین همین کلمه را از ترجمان البلاغه گرفته و چنین بنظر می آید

که تا عصر و طواط (قرن ششم) هم این شکل متروک نبود ، و در کلام قدما نیز دیده

میشود ، مثلا شهید بلخی راست :

ای کار تو ز کار زمانه نمونه تر

او باشکونه و تواز او باشکونه تر (۲)

امثله : « معلوب باشکونه بود ، ص ۱۵ » یا « چون این مصراع باشکونه خوانده آید ص ۱۹ »

(۱) سبک شناسی ص ۴۰۵ ج ۱

(۲) فرهنگ اسدی ص ۴۸۵

بتن خویش :

نه بریست لطیف ، که در نویسندگان قدیم مطرداً بجای (بذات خود) وبالذات استعمال میشد ، در کشف المحجوب ابویعقوب سجستانی آمده : « و بسکی با ایشان همچنانک بتن خویش واجب بود ، ترا بر آن راه رفت ، کی صلاح تو صلاح مردمان اندران بود . » ص ۹۳ .
رادویانی گوید : « . . صنعت ترصیع کی یاذ کردیم بتن خویش جاهی بدیع دارد و بایسکی رفیع ص ۱۰ . »

و در همین مورد وطواط ابن مطلب را عبارات « هر چند صنعت بزرگت .. » ادا کرده و چنین بنظر می آید ، که در عصر وطواط آن تعبیر قدیم ، بسذوق مردم راست نمی آمد .

گرم :

این لغت بمعنی اندوه و الم در کلام قدمای دری مستعمل بود ، و در زبان پشتواکنون هم همین معنی داخل مجاورت روزمره است ، ولی بسکون اول و ضمه دوم ، فردوسی راست :
ز چنگال یوزان همه دشت غرم دریده بر او دل پر از داغ و گرم
ترجمان البلاغه از شاعر نامعلومی این مصراع را در مثال مقارب مستوی گرفته :
« رامش ، درمان دردم ، گرم یاز . . » ص ۱۹ .

آخشبیج :

در متون کهنه بدو معنی آمده ضد و طبیعت . بوشکور گفت :
کجا گوهری خیره شد زین چهار بسکی آخشبیجش بر او بر گمار (۱)
در آثار پارسی بوعلی سینا بمعنی دوم هم آمده ، و در ترجمان البلاغه گوید : « پارسی متضاد آخشبیج بود .. ص ۳۱ » و وطواط نیز همین در همین مورد ، همین کلمه را گرفته که « پارسی ضد آخشبیج باشد ... ص ۲۴ »

رتال جامع علوم انسانی

زاده وم :

جای زاده ام ، که این املا نادر است ، و در کتب خطی بنظر نیامده ، مانند این مصراع دقیقی :
« من جاه دوست دارم کز اذده زاده وم » ص ۲۹
این املا نزد یکت بزبان پشتو که « یم ، وم » نوشته میشود .

هنرجوی :

هنر لطیف است ، که درمورد صنعت دوست و دوستدار آرت و یا آراست میتوان بکار برد ، در ص ۳۵ گوید : « هنرجوی را فناعت او فتند بدین اندازه .. »
زده ی ریخته ی :

این گونه املا برای تصریح و آسانی کار خوانندگان که خطاب را از غیباب فرق کنند ، نهایت سودمند است و متأسفانه که اکنون متروک شده ، و عوض (ی) بالای های

هوزبک همزه مینویسند، ولی بهتر است همان املاى قدیم باز زنده شود، مانند ص ۳۷ :

از بس کی تو درهند و در ایران زده ی تیغ وز بس کی درین هر دوزمی ریخته ی خون

بوند :

بجای باشند یا هستند، در سبک قدیم می آمد، این سینا در دانشنامه علانی گوید :

« مجربات آن مقدمات بوند ... » مصدر بوذن و بوش در زبان دری، اندر دوره ی اولین صرف میشد، و بوند ازین قبیل است، و لی متأخران بودن و باشیدن را - لظ کردند، در ترجمان البلاغه صرف قدیم آن دیده میشود، مثلاً : ... شاعر یادبیر ازان بس کی حدود قوافی و قراین نگاه داشته بوند ... ص ۳۸ .

فریشته :

ار خصایص سبک قدیم است که فرشته را با یای منقوطة مینوشتند، و در پهلوی نیز فریستگ بود از ریشه فریستان . که در پشتو هم پریشته است . و در ترجمان البلاغه نیز این املاى قدیم زیاد بنظر می آید .

ماننده کردگان :

ماننده کردن که بجای تشبیه عربی بسکار رفته، تعبیر است لطیف . مثلاً در ص ۴۴ گوید : دیگری از جمله بلاغت تشبیه گفتست، و راست ترین و نیکو ترین آنست کی چون باشکونه کنیش تباہ نکردد و نقصان نپذیرد، و هر یکی از ماننده کردگان بجای یسکدیگر بیستند بصورت و به معنی

در جای دیگر « یسکی آنست کی چیزی را چیزی ماننده کنند بصورت و بهیشت، و یا چیزی را بر چیزی ماننده کنند بصفتی از صفتها ... »

و طواط نیز عین این تعبیر لطیف را از ترجمان گرفته مثلاً : این صنعت چنان بوذ کی دبیر یا شاعر چیزی چیزی ماننده کننم در صفتی از صفات، و اول لغت آن چیز را کی ماننده کنند مشبه خوانند، و آنرا کی بنو ماننده کنند مشبه به ... ص ۴۲ حدایق السحر .

رتال جامع علوم الشانی

یای توحید :

اکنون یای توحید را جداگانه نمی نویسیم، و این نقص املاست، در ترجمان البلاغه چنین است :

« ... و اگر فصیده ی بوذ .. » که اکنون عوض یا بالای حرف آخر فصیده همزه نویسد، ولی همین املاى قدیم سهل القرائت و مستحسن است .

در رفتن :

بمعنی اغراق آمده و تعبیر خوبیست، ص ۶۲ در فصل الاغراق فی الصفه گوید :

« پارسی وی در رفتن بوذ اندر صفت، چنان کی خرد اندر پذیرفتن وی بشوژ ... »

کلمه بشوژ در مطبوع استانبول (بشوژ) چاپ شده، و از طرف ناشر و مصحح کتاب غلط خوانده شده است .

بخشش کردن :

« در ص ۶۴ آمده ... و پارسی تقسیم بخشش کردن بوذ » که و طواط نیز همین

کلمه بخشش را در مبحث تقسیم گرفته . ولی اکنون ما تقسیم را « بخش کردن »
و حصه را بخش گوئیم . اما « بخشش » را بمفهوم عطاء بسندل تخصیص داده ایم . این
اصطلاح کسنوی در آن عصر هم موجود بود . چنانچه در ص ۶۷ گوید : « تقسیم بخش
کردن بود . چون شاعر دو چیز را یا بیشتر را بر دو چیز بخش کند »
نهاد :

رسم و آئین باشد . رود کی گفته بود : « خدای عرش جهان را چنین نهاد نهاد »
پوریجان در التفهیم بمعنی وضع و ترتیب آورده (ص ۱۱۵) و کتاب ما این کلمه را
در مورد خوبی بکار برده است . در ص ۶۸ گوید : « عجب آئینست که قصید های بدین
نهاد و بدیع نظم کرده است و از راه طبع خویش ننگشته است ... » (مقصد عنصری است)
پادیز :

در مبحث حسن تعلیل ص ۹۲ گوید : « و این چنان باشد کی شاعر چیزی را صفت کند .
چون بهار و یادیز و مانند آن .. » گویا یادیز همین یائیز کسنوی است بمعنی خزان .
که در جایی دیگر باین شکل بنظرم نرسیده کلمه یائیز یا یادیز در او ستا پیتی داز
و بفرس قدیم پیتی دیز بوده است که زمستان نیز از همین ریشه است و یاول هورن در
اشتقاق لغات پارسی این مقصد را شرح داده است .

چهار گانی :

بجای رباعی . و الخاق لاحقه « گان » با اعداد ، که در ص ۱۱۰ در مبحث مقطع گوید :
« ... و یکی بدیع ترین اندر چهار گانی بیت اول یسکان یسکان حرف ، و دوم دو گان ،
و سوم سنگان ، و چهارم چهار گان ... »
شکوهیدن :

ترس و بیم باشد . در آثار قدمان مستعمل بود . پوریجان بیرونی شکوهنده را بمعنی
خایف آورده (ص ۳۸۳ ، التفهیم) رادویانی در ص ۱۲۵ گوید : « و مانند این بسیار
توان یافتن ، ولیکن از ملامت کتاب بشکوهید و فصل را بدین اندام ختم کردم ... »
دمادم :

به ضم هر دو دال . در ص ۱۳۴ گوید : « ... چنان - کی پیتی را دمادم روایت نتوان
کردن و بر زبان گفتن وی دشوار بود » و این بیان صنعت متنافر است . و دمادم ساخته
شده است از دم بدال مضموم و از موارد استعمال برمی آید . که معنی مسائل و پیوسته را
باید داشته باشد . در ص ۸۶ گوید : « فی التفسیر الخفی » معنی این فصل چنان بود کی
شاعر مصرعی و یا پیتی گوید . و اندر آن گفته قسمی چند پارذ دمادم بی تفسیر ... »

چن ، چونان ، چونین :

در نسخه اصل املا های قدیم ، چن ، چونان ، چونین و كذلك چون ، چنان ، چنین نیز
آمده . چه در نشر وجه در نظم .

دو رویه :

ص ۷۶ : « معنی موجہ دورویہ بود ... این عمل را از جمله غریب صنعت دارند ، و بدیہی دورویہ مانند کنند ... » وطواط نیز همین را گرفته و گوید : « پارسی موجہ دورویہ باشد .. ص ۳۵ حقایق .

۲- فواید تاریخی

اکنون کتاب ترجمان البلاغه را از نظر تاریخی می بینیم ، و آنچه برای ما مردم افغانستان مفید است ، و بدرد ذوقندان ادب و تاریخ میخورد ، ذیلا یادداشت میکنم :

پنجپیر :

در عصر سامانیان و غزنویان همین پنجپیر کنونی شمال کابل را که ناحیتی زیبا و دلکش است ، پنجپیر می نوشتند ، حدود العالم و بیہقی و برریجان در کتب جغرافیای و تاریخ بہ همین وتیرہ ضبط کرده اند .

رادویانی یک چهارگانی قدیم را در مثال تجنیس مطلق در بحر مضارع آورده ، کہ متأسفانہ نام شاعر وی معلوم نیست ، و آن این است :

گویند ہفت مردست در پنجپیر ، بند زان ہفت دو مسلمان ، و آن پنج ، ہیر بند
من پنجپیر دینم و آن پنج ہیر بند از پنج ہیر بند نشود پنجپیر ، بند
درین چهارگانی تجنیس مطلق است ، و ہیر بند همان کلمہ قدیم بہلوی و دری است ،
کہ در شہنامہ ہا و اشعار قدیم آمدہ ، و بقاعدہ عربی جمع آنرا ہرابندہ بستہ اند ، و بہ تعبیر
اسدی طوسی قاضی کبیران باشد فرزند دوسیم گفت و مطالعات فرہنگی

چو برداشت پردہ ز در ہیر بند سپاوش ہی بود ترسان زبند
از تدقیق چهارگانی فوق باین مقصد فیلا لوزی ہیرسیم ، کہ پنجپیر مرکب بود
از پنج کہ خمس باشد و ہیر ، مخفی نماید کہ ہیر بند در بہلوی ایریند بود ، و (ایر ، ہیر ،
اورینتو) از یکریشہ است ، و مقصد از آن آتشکدہ بود ، پس ہیر بند رئیس آتشکدہ ،
و پنج ہیر باید پنج آتشکدہ باشد .

اندراب :

ہمین اندراب کنونی و معروفی است ، کہ در کتب قدیم مسالک و ممالک نیز بہمین صورت و اندرابہ ضبط شدہ ، حدود العالم و یاقوت و غیر ہم نیز آورده اند . در ص ۱۰ ترجمان البلاغه (اندر آب) نوشته وسپو ناشر کتاب است ، رادویانی گوید : « بدان وقت کی عامل اندراب و راباز داشت بہتہمت جاسوسی ، احمد وانسکی گویند :

آن کس کی اندراب شود او بی آشنا گویی کی اندراب شود او بی آشنا
این بیت در مثال صنعت ترصیع مع التجنیس آورہ شدہ ، وسپو آدرہ مورد فوق
(اندر آب) طبع شدہ است .

بستی :

در ص ۱۲ قطعه ای از ذوقی آمده که ذکر از فضایل ابوالفتح بستی دانشمند وطن دارد ، چون بنام ذوقی شاعری در دوره غزنوی معروف نیست ، و قطعه مذکور قیمت ادبی و تاریخی دارد ، آورده شد .

صنعت تجنیس مطلق

کجا نام اصحاب دانش برند
هر آن کو نیاید بفضلش مقرر
ابوالفتح بستی سرد فترست
بدانم کی اورا سرد فترست

هزل بستی :

ص ۱۳ در مثال صنعت تجنیس مطلق ، قطعه ای از هزل بستی نقل شده ، که شاعری بدین نام نیشناختیم ، گوید : « ... هزل بستی گویند اندر آن وقت کی دختر آورد ، و آن دختر ببرد ،

چو دختر پیامند من اندر هزیمت
برفت آخر آن مصلحت بر طریقی
که آمل گزیدم که از شرم ساری
کی رست او ز طعنه من از شرم ساری
اگر گوینده این شعر از بستی کس ناز هیز مند باشد ، پس در تاریخ شعرای پارسی وطن بکنفر زیادت میشود .

شعرا بنت کعب :

از شعرای قدیم پارسی است که معروف به قزاداری یا بلخی ، که در تذکرها ذکر ازو میروند ، و اشعاری از وی نقل میشود ، که درین اشعار یک قطعه جدید ، ذریعه ترجمان البلاغه زیادت میگردد ، این قطعه مضمونی لطیف دارد ، و حفظ آن غنیمت است (ص ۸۱)
در صنعت التفات :

کاشک تنم باز یافتی خبر دل
کاشک دلـم باز یافتی خبر تن
کاشک من از تو برستمی سلامت
آی فسوسا ! کجا توانم رستن

نمونه اشعار خنک بت :

یکی از کتب مهم پارسی داستان خنک بت سرخ بت عنصری ، شاعر معروف دربار غزنویان بود ، که متأسفانه از بین رفته ، و اثری از آن پدید نیست ، رادویانی درین کتاب دو بیت آن مثنوی را بیا سیرده ، که از غنایم ادبی است (ص ۸۶) مثال صنعت تفسیر خفی :

بداستان خنک بت سرخ بت اندر وصف لشکر عنصری گوید :
همه نام کینشان بی رخاش مرد
همی توختند و همی ساختند
دل جنگجوی و بسیج نبرد
همی سوختند و همی ساختند

روایت اشعار شعرای قدیم :

یکی از فواید بزرگی که کتاب رادویانی دربر دارد ، حفظ اشعار قدیم شعرای معروف یا گمنام قدیم دوره سامانیان و غزنویان است ، که نامهای برخی ازین شعرا در تذکراهای دیگر بنظر نیامده ، و درین کتاب نمونههای اشعار آنها نیز مضبوط است و ازینرو ترجمان البلاغه کتابی است ، که بتاریخ ادبیات پارسی ، مواد نفیس و جدیدی را می بخشد ، و ما نامهای آن شعراء را می آوریم :

ابوالحسن آغاچی ، احمد اشثانی ، احمد منشوری ، احمد منصور ، احمد وانسکی برهانی ، میرعلی پورتکین (علی بوزتکین ، حدایق السحر و طواط) بیروزی ، حامدی حسین ایلافی ، ابوالحسن عراقی ، ابوطاهر خسروانی ، خسروی ، خطیری ، دهقان خوزی ذوقی ، ربیعی ، زینبی (درلباب الالباب ، زینتسی) شاکر ، بوشکور ، طاهر بن فضل ابوالطیب مصعبی ، ابوالعباس عباس ، ابوالعلا شوشتری ، عماره ، قریع الدهر ، قسارامی قمری چرجانی ، کسایسی ، بنت کعب ، کبیر خر ، لبیسی ، بالیث ، محمد بن عبده میخدی ، مسعودی غزنوی ، معروفی ، مسکی پنجپیری ، منصور منطقی ، موقری ، نجاری هزل بستی ، یزدانی .

مطالعات ابتدائی من در ترجمان البلاغه بدینجا ختم میشود .

شهر نو کابل . ۲ دلو ۱۳۲۹

عبدالحی حبیبی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی